

موضوع: سوره حمد

عنوان: تفسیر سوره مبارکه حمد جلسه ۲۹

مدت زمان: ۳۵,۱۲ دقیقه اندازه نسخه کم حجم: ۴,۰۲ MB اندازه نسخه پر

حجم: ۸,۰۵ MB دانلود

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين الرحمن الرحيم

مالك يوم الدين اياك نعبد و اياك نستعين

اهدنا الصراط المستقيم

خدای سبحان، مبدأ و منتهای صراط

این آیه مبارکه ﴿اهدنا الصراط المستقیم﴾ ﴿۱﴾ چند امر را دربردارد یکی مسأله هدایت است که

به عرض رسید یکی مسأله صراط است که این صراط گاهی متصف می شود به استقامت و مانند آن.

آن هم بحثش گذشت. گاهی هم به خدای سبحان استناد پیدا می کند که صراط الله است، آنهم

بحثش گذشت، برای اینکه آفریدگار این صراط خداست و پایان این صراط هم خداست. از این جهت

این صراط الله است.

سالک و صراط

عمدهٔ بحث در استناد این صراط به سالکین این صراط است. که این راه را به راهیان نسبت دادند. که این صراط، *«صراط الذین انعمت علیهم»* (۲) است. آنگاه در این بحث است که چگونه راه به سالک استناد دارد؟ این راهی است برای همه این راه که به روی همگان باز است چگونه به راهیان این راه استناد داده شده *«صراط الذین انعمت علیهم»* (۳)، یا به تعبیر دیگر منعین *«اصحاب الصراط السوی»* اند (۴).

اتحاد سالک و صراط

راه که به راهی و سالک استناد دارد از آن نظر است که سالک در این مسیر قدم می‌نهد و این مسیر را پشت سر می‌گذارد این است یا اصولاً هر سالک در هر راهی که قدم می‌گذارد خود عین آن راه خواهد شد؟ این در جهان تکوین هم اینطور است در موجودات دیگر هم همینطور است. در جریان تکاملی انسان از نظر دین هم اینطور خواهد بود. بیان ذلک این شد که هر متحرک مسافتی دارد، و مسافت بالقوه در آن متحرک موجود است نه بالفعل. متحرک با حرکت مسافت را تولید می‌کند اولاً با او ارتباط پیدا می‌کند ثانیاً و با او متحد و متصف می‌شود ثالثاً. مسافت اینطور نیست که بالفعل در خارج موجود باشد، و متحرک آن مسافت را طی کند، در حرکت‌های کمی اینطور نیست که یک نمودی در خارج موجود باشد، این گیاه در این نمو حرکت کند بلکه گیاه با حرکت نمو را می‌سازد. یعنی این گیاه دو سانتی این امتداد کمی را با حرکت به بار می‌آورد و با او مرتبط می‌شود و با او متصف خواهد شد می‌گوییم این نخل باسق است این درخت دو متری است. این درخت که در کمیت حرکت کرد، با حرکت این کمیت را تولید کرد بعد با او مرتبط شد و متصف. و همچنین آبی که در حرارت حرکت می‌کند، اینطور نیست که حرارت قبلاً در خارج موجود باشد بلکه آب با حرکت حرارت تولید می‌کند،

بعد با این حرارت متولد شده متحد می‌شود و با او متصف خواهد شد. می‌گوییم ماء حار، این آبی است گرم. یا میوه اگر در طعم و در مزه و در رنگ که کیفیاتند، حرکت می‌کند اینطور نیست که این مسافتها بالفعل در خارج موجود باشد و این میوه در این مسافتهای موجود بالفعل قدم بگذارد. بلکه همه این مسافتها در میوه بالقوه موجود است و میوه با حرکت این مسافتها را به فعلیت می‌آورد و با آنها متصف و متحد خواهد شد. همیشه حرکت اینطور است. چه کمی و چه آینی و چه وضعی و چه کیفی. حرکت در مکان با تحلیلش حرکت در آین است نه حرکت در مکان. آین آن هیئت حاصله از نسبت متمکن است به مکان.

سؤال...

جواب: بله دیگر چون این حرارت وصف خارجی اوست. همان کسی که این صفت را به او داد و او را در این سمت حرکت داد و گرم کرد، هم اکنون در سمت دیگر حرکت می‌دهد و سردش می‌کند. چون حرکت این نار به دست آن محرک است. آن محرک این را حرکت می‌دهد. به هر سمتی که خواست حرکت می‌دهد. ما برهانی نداریم به اینکه حرارت برای نار مثل زوجیت برای اربعه است و اصولاً حس قانون علیت را نمی‌شناسد، حس یک توافی را درک می‌کند یعنی هر جا آتش دید، حرارت دید. اما حرارت ذاتی نار است یا نه این را که با حس نمی‌شود ادراک کرد آنگاه ما بگوییم حرارت ذاتی نار است چگونه ذاتیات را معجزه از بین برد و مانند آن. ما هر جا آتش دیدیم گرما را هم کنارش دیدیم حالا علت ذاتی حرارت نار است یا نه ما که نمی‌دانیم. بنابراین آن متحرکی که به این مقام می‌رسد و گرم می‌شود یک محرکی دارد آن محرک او را راهنمایی می‌کند که به کدام سمت حرکت کند. گاهی به سمت حرارت حرکت می‌کند گاهی به سمت برودت حرکت می‌کند و مانند آن. آن هم «برداً و سلاماً علی ابراهیم» ﴿۵﴾ در همان حالی که نسبت به حضرت ابراهیم (سلام الله علیه)

برد و سلام است، در همان حال اطرافش را می‌سوزاند. آن طناب منگنه را هم سوزانده در همان حال هم که حضرت ابراهیم در آتش بود، مرغان اگر پر می‌کشیدند در فاصله چند متری هم می‌سوختند. اینطور نبود که کلاً برد باشد. *«برداً و سلاماً علی ابراهیم»* ﴿۶﴾.

علی ای حال متحرک که این مسافت را طی می‌کند، با حرکت خود مسافت را می‌سازد بعد با او متحد می‌شود. نه اینکه مسافت در خارج موجود باشد.

سؤال...

مسافت و راه، وجودی جدای از رهرو ندارد

جواب: سبیل به آن معنی یعنی دین، این مجموعه دین، راه است. اینکه در پایان سوره انعام هم گذشت که *«قل اننی هدانی ربی الی صراط مستقیم دیناً قیماً مله ابراهیم حنیفاً و ما کان من المشرکین»* ﴿۷﴾ که صراط مستقیم همان دین است. مجموعه قوانین است. این موجود است. این هدایت نسبت به این قوانین تشریعی نسبت به همگان هست. اما ما که می‌گوییم *«اهدنا الصراط المستقیم»* ﴿۸﴾ بعد می‌گوییم این *«صراط الذین انعمت علیهم»* ﴿۹﴾ است. این صراطی که مال راهیان است چه ارتباطی با اینها دارد؟ و الا این دین *«هدی للناس»* ﴿۱۰﴾ است خدای سبحان این دین را برای همه مردم قرار داده الان هم سبیل خدا است و مجموعه دین الهی که قرآن و سنت است، درس به روی همه باز است. اما چرا این صراط به سالک استناد پیدا کرد؟ بنابراین در هر حرکتی مسافت بالقوه موجود است، و متحرک با حرکت آن مسافت را از قوه به فعلیت می‌آورد و با او متصف می‌شود. اگر سیب در کیفیت حرکت می‌کند، می‌شود معطر و خوش طعم و خوش رنگ و اگر در کمیت حرکت می‌کند می‌شود سیب بزرگ، و اگر دیگر موجودات در کم و کیف حرکت می‌کنند وضعشان این است که مسافت را با حرکت به فعلیت می‌آورند.

علم و اراده، حرکت انسان در حیطهٔ نفس

انسان هم از این مجموعهٔ نظام حرکت مستثنی نیست او هم یک حرکتی دارد در کنار حرکت‌های کمی و کیفی و آینی و وضعی که دارد از آن نظر که بدن دارد و جسم است، یک حرکت‌های نفسانی، این هم دارد. حرکت‌های نفسانی نفس را علم و اراده تشکیل می‌دهد. انسان در حیطهٔ نفس خود غیر از یک سلسله علوم یک سلسله نیات و ارادات، که بعد زمینهٔ پیدایش صفات را فراهم می‌کند، چیز دیگر ندارد. آن اعمال و حرکات ظاهری مربوط به بدن اوست. آنچه که در حیطهٔ نفس یک انسان است، علم است و اراده و نیت است بعد کم کم یک سلسله صفات. اگر اینها را انسان کیف نفسانی بداند هیچکدام از این اوصاف در حیطهٔ نفس او بالفعل موجود نیست. بلکه بالقوه موجود است و با حرکت این علوم و معارف را و این ارادات و نیات را و این اوصاف خوب یا بد را به فعلیت می‌آورد و با آنها ارتباط برقرار می‌کند و با آنها متحد می‌شود و در نتیجه متصف خواهد شد.

حال و ملکه

اگر چنانچه این اوصاف درونی این علوم و ارادات به عنوان حال، قابل زوال باشد برای نفس، نفس آنچنان با این اوصاف متحد نخواهد شد گرچه متصف می‌شود، اما اتصافی که قابل زوال هست. مثل اینکه یک جسمی را شما رنگ کردید. یا یک آبی را شیرین کردید. آن آبی را که شما شیرین کردید، یا آن جسمی را که رنگ کردید به زودی می‌شود مزهٔ دیگر. و رنگ دیگر به او داد. اما اگر یک چیزی مثل عسل شد که حلاوت را خود تولید کرد، یا چیزی مثل سیب شد یا برگ گل شد که حمرت و سرخی را خود تولید کرد، دیگر برای او ملکه است، به این زودیها نمی‌شود از او گرفت. انسان که در مسیر علم و اراده و نیت حرکت می‌کند، این علوم و نیات و ارادات و در نتیجه اوصاف یا حال است برای او، این زودگذر است، یا در اثر اعتیاد فراوان ملکه شد برای او. این دیرگذر است.

اتحاد عالم و معلوم

اگر چنانچه در مسائل علمی حرکت کرد و در یک رشته، خوب کوشید، محقق شد، بر اساس اتحاد عالم با علم با این حقایق علمی متحد است. در مسائل اتحاد عاقل و معقول و عالم و معلوم، سخن از اتحاد عالم با معلوم نیست، سخن از اتحاد عالم با علم است. یعنی انسان که یک چیزی را درک می‌کند، وقتی شما این را تحلیل می‌کنید می‌بینید ۶ امر در اینجا پیدا می‌شود؛ مثلاً مهندس کشاورزی که در شناخت درختها زحماتی کشید، درختها را خوب می‌شناسد سلامت و مرض آنها را می‌شناسد، وقتی شما این را خوب باز می‌کنید می‌بینید ۶ چیز در اینجا موجود است؛ که ۴ امر از این امور شش‌گانه در بحث اتحاد عاقل و معقول راهی ندارد. آن درختی که در خارج موجود است دارای یک وجود است و یک ماهیت، آن درخت خارجی وجودی دارد و ماهیتی دارد و این شخصی که عالم شد به این رشته یک وجودی دارد و یک ماهیتی دارد، و صور علمیه‌ای هم که در نفس اوست یک وجودی دارند و یک ماهیتی که می‌گوییم صور علمیه در نفس این شخص وجود دارد. پس یک درختی است در خارج که وجودی دارد و ماهیتی این دو امر، یک شخص است به نام عالم که وجودی دارد و ماهیتی این بنام چهار امر و یک صورت علمیه‌ای هم در نفس اوست که او هم یک وجودی دارد و ماهیتی این شش امر. آنچه که خارج از نفس این شخص است به نام درخت خارجی وجودش و ماهیتش از حریم بحث اتحاد عالم و معلوم بیرون است. خود این شخص هم که دارای وجود و ماهیت است، ماهیتش در بحث اتحاد عالم و معلوم وارد نیست. آن صورت علمیه‌ای هم که در نفس اوست، یک وجودی دارد به نام علم یک ماهیتی دارد به نام معلوم که آن مفهوم است. ماهیت آن صورت علمیه هم داخل در بحث نیست. وقتی این امور شش‌گانه را شما تحلیل کردید، می‌بینید چهار امر از حریم بحث بیرون می‌رود؛ نمی‌ماند مگر وجود عالم و وجود علم نه ماهیت علم. اینکه می‌گویند:

ای برادر تو همان اندیشه‌ای

یعنی ای برادر تو همان فهمی نه تو همان مفهومی. انسان هر چه را فهمید عین فهم می‌شود نه عین فهمیده نه عین مفهوم. اگر درخت را فهمید درخت نمی‌شود، علم به شجر می‌شود یعنی مهندس می‌شود نه باغ که در او شجر باشد. در بحثهای اتحاد عالم و علم اینچنین است که انسان عین فهم می‌شود عین دانش می‌شود نه عین متعلق علم.

اتحاد مرید و اراده

در مسائل اراده و نیت هم اینچنین است، اگر کسی نیت کاری کرد، عین این نیت می‌شود. عین این اراده می‌شود لذا «يَحْشُرُ النَّاسَ عَلَى نِيَاتِهِمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ» ﴿۱۱﴾. هر کسی بر نیتش محشور می‌شود. نه هر کسی برابر آن کار محشور می‌شود. آن کار منوی است او از انسان جداست آنچه که با نفس ارتباط دارد، اراده است و نیت است. این نیت یا بد است یا خوب. این نیت از هر کاری هم سخت‌تر است. اینکه گفته شد «نِيَةُ الْمُؤْمِنِ خَيْرٌ مِنْ عَمَلِهِ» ﴿۱۲﴾، چون عمل آسان است نیت است که سخت است.

دشواری نیت بیش از دشواری عمل

«أَفْضَلُ الْأَعْمَالِ أَحْمَزُهَا» ﴿۱۳﴾. از هر کاری افضل، سنگین‌ترین آنهاست. هر عملی که دشوار باشد فضیلتش بیشتر است. «أَفْضَلُ الْأَعْمَالِ أَحْمَزُهَا» ﴿۱۴﴾. هر عملی که رنج‌آورتر و دشوارتر باشد این افضل است. و هیچ عملی به اندازه نیت سخت نیست کارهای دیگر آسان است. عمده نیت است مگر هر کسی توان نیت دارد؟ به تعبیر مرحوم شیخ بهایی (رضوان الله علیه) آنچه که اکثری ماها به عنوان نیت می‌پنداریم که در هنگام نماز مثلاً می‌گوییم دو رکعت نماز صبح بجا می‌آورم قربةً الی الله این معنا را در ذهن داریم و از ذهن می‌گذرانیم این به حمل اولی نیت است و به حمل شایع صناعی

غفلت. ﴿۱۵﴾ اگر این نیت بود که حواسمان در نماز جمع بود. این که نیت نیست. نیت آن انبعاث روح است آن پرش است. اگر مرغی از یک جایی پرکشید، این حالت انبعاث در آن مرغ پیدا شد، این حالت را انسان اگر ببیند، و از طبیعت هنگام نماز پر بکشد، منبعث بشود، این نیت است. مگر نمی‌گوید این کار را انجام بدهم قربۀ الی الله؟ کسی که در همان موطن قبلی خود هست چه تقریبی پیدا کرد؟ تقرب با پرش و جهش از طبیعت است و این کاری است سخت و أفضل الاعمال همین است. «نیۀ المؤمن خیر من عمله» ﴿۱۶﴾. این است که از همهٔ اعمال احمز است و از همهٔ اعمال افضل است و این است که با جان متحد است و جان با حرکت این را می‌سازد و با این متحد می‌شود و با این متصف خواهد شد و "یوم القيامة" هم به همین صورت در می‌آید.

سؤال...

جواب: اگر ده برابر ثواب دارد برای اینکه آن نیت به عینیت خارج رسیده است. نه به خاطر اینکه آن عمل منهای نیت ثواب دارد در همانجا شما آن نیت را که بردارید، می‌بینید ده تا نه تنها یک ثواب ندارد بلکه عقاب هم خواهد داشت. معلوم می‌شود آنجا نیت بمنزلهٔ گلایی است که در برگ گل مفروش است و این گل را معطر کرده است.

سؤال...

جواب: نیت روح عمل است. اگر موانع خارجی نگذاشت انسان عمل را انجام بدهد، نیت هست و لا عمل. اما به فیض، به ثواب رسیده است. اگر نیتی باشد و عملی باشد، انسان بخواهد ارزیابی کند، این ده تا ثوابی که می‌دهند شاید هشتاش مال نیت باشد دوتاش مال عمل. چون «نیۀ المؤمن خیر من عمله» ﴿۱۷﴾ اگر ده تاست یعنی آن نیت به فعلیت و عینیت خارج رسید و همان نیت است که اثر ده تا را دارد نه اینکه نه تاش مال عمل باشد یکیش مال دیگر. نشانه‌اش آن است اگر کسی بی‌نیت

انجام داد هرگز ثواب ندارد. نه معنایش آن است اگر با نیت انجام داد ده تا ثواب دارد معلوم می‌شود یک دانه‌اش مال نیت است ده‌تاش مال عمل. شاهدش این است اگر نیت نباشد، یک دانه هم برای عمل نیست. یک ثواب دارد یک ثواب کامل دارد، مال نیت چون خیر است. ولی اگر عمل باشد بدون نیت، آن یکی هم ندارد. معلوم می‌شود «لا جزاء للعمل». اصل، نیت است. نیت در هر دو حال ثواب دارد. اگر بدنبالش عمل آمد، ثواب دارد، اگر نیامد ثواب دارد منتها یا کم یا زیاد. این به شدت و ضعف و امکانات توفیق بر می‌گردد. نه اینکه آنجایی که ده تا ثواب می‌دهند، یکی مال نیت است نه‌تا مال عمل. بلکه همه‌اش مال نیت است. نشانه‌اش آن است که اگر نیت نباشد، یکدانه هم به آن عمل ثواب نمی‌دهند.

سؤال...

جواب: آنجا انسان با معرفت خود متحد می‌شود نه با معروف. همیشه عارف با عرفان متحد است نه با معروف. عالم با علم متحد است نه با معلوم. این تحلیل شش ضلعی برای همین جهت بود. انسان هرگز با معلوم متحد نمی‌شود با عالم متحد می‌شود. گفته‌اند ای برادر تو همان اندیشه‌ای نه اندیشیده‌ای. انسان عین علم است لذا وقتی که سخن از اتحاد عالم و معلوم است. می‌گویند شش امر در این جاست و محل بحث دو تا است نه چهار تا. یعنی آن چهار امر یعنی آن معلوم، بوجوده خارجی و بوجوده الذهنی از حریم بحث بیرون است. چه اینکه ماهیت عالم از حریم بحث بیرون است. نه انسان بشود شجر اگر شجر را درک کرده انسان که ماهیت یک مهندس درخت‌شناس است و ماهیت شجر اینها از حریم بحث اتحاد عالم و معلوم بیروند. عالم با علم متحد می‌شود، عاقل با عقل متحد می‌شود، عارف با عرفان و معرفت متحد می‌شود. و نه با معروف. بنابراین در مسأله اراده هم اینچنین

است. انسان با نیت متحد است. لذا فرمودند: «لکل امرء مانوی» ﴿۱۸﴾. هر کسی به اندازه نیتش پاداش دارد.

سؤال...

جواب: نیت ؟ نعم امور اختیاری، مبادیها اختیاریه. المبادئ الخارجية عن الانسان لیست باختیاره و الا النیة من الامور الاختیاریه. لانه بعد العلم و بعد التصدیق بفائده و بعد الشوق یرسمی الأرادة.

سؤال...

جواب: در خارج است این ذهنی نیست. چون نیت از خارج هدایت نمی کند. ما یک علم داریم یک وجود ذهنی. علم یک وجود خارجی است وجود ذهنی نیست. علم یک وجودی است از سنخ وجودات دیگر و یک کمالیست نفسانی. مفهوم شجر در ذهن است اما علم به شجر یک وجود خارجی است لذا تو کتابهای عقلی بحث وجود ذهنی را از بحث علم جدا می کنند. انسان با علم متحد است نه با وجود ذهنی.

سؤال...

جواب: برای اینکه مشکل است دیگر.

رابطه نیت و ریا و سمعه

اصولاً در نیت انسان بخواهد به غیر نشان بدهد، ریا یعنی یک عملی را آدم کاری کند که غیر ببیند. در برابر سمعه. سمعه این است که انسان کاری بکند که غیر بشنوند. چون از نیت دیگری خبر ندارد، نه می بیند و نه می شنود، لذا ریا و سمعه در نیت راه ندارد، کار مشکلی است.

سؤال...

جواب: نه آن کسی که ریا می کند گرفتار آن است که - به این فکر است که - عمل را طوری انجام بدهد که دیگری ببیند، او نیت سالمی ندارد. تا خود را از مرض ریا و شرک برهاند سخت است. کسی آن نیت را نمی بیند، عمل را می بیند. منتها این شخص نیتش این است که کاری بکند که دیگران ببینند. عمل از همه آسانتر است و نیت از همه سخت تر.

راه تشخیص خلوص نیت

تا انسان نیت خالص پیدا کند سخت است. یعنی طوری باشد که همانطوری که تو کتب اخلاقی گفته اند اگر کسی عمری در یک شهری واعظ بود یا امام جمعه بود یا امام جماعت بود یا مدرس بود و مانند آن. عمری در این شهر خدمت کرد، کسی آمد در آن شهر مردم به دور او جمع شدند. اگر این هیچ تفاوت حالی در او پیدا نشد، گفت ما خدمت می کردیم، الان دیگری می کند، این معلوم می شود عمری را در خدمت خدا بود. اما اگر گفت عجب انسانهای خوش استقبال و بد بدرقه اند این همه زحماتی که ما کشیدیم ما را رها کردند و به دنبال دیگری افتادند، معلوم می شود عمری در ولایت شیطان بوده. این کار آسانی نیست. چیزی سخت تر از نیت نیست. عمل خارجی آسان است. آنکه مشکل است، نیت است. «نیه المؤمن خیر من عمله» ﴿۱۹﴾. و آن نه کاریست سهل، و آن با جان انسان متحد خواهد شد. آن وجود خارجیست نه وجود ذهنی. متحد با نفس است و انسان در مسیر این اراده و نیت حرکت می کند، «لکل امرء ما نوى» ﴿۲۰﴾. «یحشر الناس علی نیاتهم» ﴿۲۱﴾ «انما الاعمال بالنیات» ﴿۲۲﴾. نیت روح عمل است که با روح انسان متحد است. انسان با او می شود یکی.

آنگاه این مسیر را که طی می کند، اوائل این اراده ها و این نیت ها کم و بیش برای او حال است و قابل زوال، اواخر ملکه می شود. وقتی ملکه شد دیگر قابل زوال نیست به این آسانی. یا در طریق خوب یا

در طریق بد. یا به جایی می‌رسد که *«سواء علیهم أأذرتهم أم لم تنذرهم لا يؤمنون»* ﴿۲۳﴾ و صریحاً به پیامبرشان می‌گویند: *«سواء علينا أوعظت أم لم تكن من الواعظين»* ﴿۲۴﴾ برای ما یکسان است. یا به جایی می‌رسد که طبق بیان حضرت امیر (سلام الله علیه) اگر اینها خیشومشان را قطع کنند ارباً ارباً کنند دست از محبت ما بر نمی‌دارند. ﴿۲۵﴾ یک اینچنین چیزی می‌شود.

اهل بیت (علیهم السلام) صراط مستقیم‌اند

اگر کسی در این راه حرکت کرد، خود عین این، راه می‌شود. و این روایاتی که دارد اهل بیت عصمت و طهارت (علیهم السلام) صراط مستقیم‌اند مجاز نیست. حقیقتاً راهند. یعنی شده‌اند دین ممثل. احکام الهی یک وجود علمی دارند، یک وجود عینی. وجود علمیش در کتابهاست، وجود عینی‌اش در اهل بیت عصمت و طهارت است. اینها یک دین ممثلی هستند. حجت حقند، صراط مستقیم هستند. میزان اعمالند و مانند آن.

تعبیر «لهم درجات» و «هم درجات» نسبت به اهل ایمان

انسان گاهی آن راه را طی می‌کند گاهی این راه را. شما ملاحظه می‌فرمایید در سوره مبارکه انفال خدا وقتی مؤمنین را تشریح می‌کند، می‌فرماید *«لهم درجات»* ﴿۲۶﴾ مؤمنین دارای درجاتند. همین بیان را که در سوره انفال می‌فرماید، *«لهم درجات»* آیه ۴ سوره انفال که *«اولئك هم المؤمنون حقا لهم درجات عند ربهم و مغفرة و رزق كريم»* ﴿۲۷﴾ همین را در سوره آل عمران می‌فرماید: *«هم درجات»* ﴿۲۸﴾ نه لهم درجات. خود انسان می‌شود درجه. خود انسان می‌شود مرتبه خود انسان می‌شود این مقام. خودش می‌شود صراط در سوره آل عمران آیه ۱۶۳ این است: *«هم درجات عند الله و الله بصير بما يعملون»* ﴿۲۹﴾ خود انسان می‌شود درجه.

صورت و سیرت حیوانی در قیامت

و اگر روایاتی آمده است که انسان بعضی افراد در قیامت به صورت خنزیر در می‌آیند نه انسان را به صورت خنزیر در می‌آورند ولی سیرتش، سیرت انسان است، اینچنین نیست. که اگر کسی زید را مثلاً به صورت خنزیر در بیاورد، یعنی به شکل خنزیر، به هیئت خنزیر چون این هیئتی که خنزیر دارد که یمشی علی اربع این وصف ذاتی نیست عرض است. این هیئتی را هم که انسان دارد یمشی علی رجلین این وصف ذاتی نیست. اینها ریخت است اینها قیافه است. اینها عرض است. اگر انسان یمشی علی اربع بود باز انسان بود. همینکه نفس ناطقه دارد، انسان است. اگر چیزی یمشی علی رجلین باشد مثل این طیور ولی چون نفس ناطقه ندارند ولی باز حیوانند. به این قیافه درآمدن این ذاتی انسان نیست. اینکه عده‌ای در قیامت به صورت خنزیر محشور می‌شوند نه قیافه‌شان قیافهٔ خنزیر است به حق خنزیر خواهند شد. عده‌ای به صورت مور در می‌آیند نه قیافه فقط قیافهٔ مور است که قیافه‌ها عوض بشود قیافه‌ها که یک امر ذاتی نیست. به حقیقت نفسشان جانسان حقیقتشان همان خواهد بود. به آن صورت در می‌آیند. اینکه قرآن کریم دارد *«اولئک کالانعام بل هم اضل»* ﴿۳۰﴾ نه یک تعبیر تعییر آمیز باشد.

قرآن کتاب ادب

اصولاً قرآن کتاب ادب است. سراسر ادب است، لطف است. هرگز به کسی بد نمی‌گوید، فحش نمی‌گوید، خودش جلوی فحش دادن به معتقدات مذهبی یک عده‌ای را گرفته. فرمود به این بت‌تها، بت پرستان بد نگویید، آنها هم به مقدسات شما بد نمی‌گویند. بعد فرمود به این که اختصاصی به مسألهٔ بت پرستی ندارد، هر چیزی که پیش هر گروهی محترم است، شما به مقدسات آنها بد نگویید، اگر به بت پرستان سب کنید، بد بگویید، آنها هم به معبود شما معاذ الله بد می‌گویند. بعد فرمود این یک اصل کلی است که همه به معبودهایشان علاقه‌مندند. *«کذلک زینا لکل امه

عملهم» ﴿۳۱﴾ این اختصاصی به بت پرستان ندارد. هر چیزی که پیش هر کسی خوب است، شما بد بگویید این هم برمی گردد بد می گوید. لذا فرمود شما بد نگویید. خود قرآن هم کتاب سب و تعییر اینچنینی نیست.

سر ﴿۳۲﴾ «كالانعام بل هم اضل» بودن كفّار

اینکه می فرماید ﴿۳۲﴾ «اولئك كالانعام» ﴿۳۲﴾ به حق انعامند. مگر انعام را خدا در صراط مستقیم هدایت نمی کند. فرمود تمام این حیوانات را من به عهده گرفتم که اینها هدایت کنم ﴿۳۳﴾ «و ما من دابة فی الارض الا علی الله رزقها» ﴿۳۳﴾ یک مطلب یا ﴿۳۴﴾ «ما من دابة الا علی الله و هو آخذ بناصيتها ان ربی علی صراط مستقیم» ﴿۳۴﴾ پس همه حیوانات وظیفه خوب انجام می دهند. حیوان که بد نیست. خدا که می فرماید کافر كالانعام است، مگر انعام بد است مگر انعام را قرآن کریم این همه نستود؟ نفرمود زیبایی شما در این است ﴿۳۵﴾ «و لکم فیها جمال حین تریحون و حین تسرحون» ﴿۳۵﴾ همه برکات را فرمود از این انعام و از دامها من به شما دادم. مگر نفرمود زمام همه این جنبنده ها به دست من است من اینها را خوب هدایت می کنم. ﴿۳۶﴾ «ما من دابة الا هو آخذ بناصيتها ان ربی علی صراط مستقیم» ﴿۳۶﴾ پس انعام کار بدی نکردند.

خب پس اگر کسی اگر انسانی در راه شهوت و غضب حرکت کرد به حقیقت می شود انعام. و چون عقل دارد و عقل را در خدمت شهوت و غضب پیاده می کند، می شود بل هم اضل. مگر انعام بهشت می روند؟ بهشت نمی روند. حیوانات کار بد نمی کنند. خدای سبحان در سوره هود فرمود: همه اینها را من با یک نظم الهی اداره می کنم. کدام حیوان کار بد می کند؟ ﴿۳۷﴾ «ما من دابة الا هو آخذ بناصيتها ان ربی علی صراط مستقیم» ﴿۳۷﴾ آیه ۵۶ سوره هود ﴿۳۷﴾ «انی توکلت علی الله ربی و ربکم ما من

دابه الا هو آخذ بناصيتها ان ربى على صراط مستقيم» ﴿٣٨﴾ هیچ جنبنده‌ای نیست مگر اینکه زمامش به دست خداست و خدا هم بر صراط مستقیم اینها را هدایت می‌کند.

خب حالا گاو و گوسفند چه گناهی دارند که خدای سبحان بفرماید کافر * «کالانعام» ﴿٣٩﴾ است. کار بدی نکرده‌اند از صراط مستقیم منحرف نشده‌اند. زمام اینها هم به دست خدای سبحان است و خدا هم اینها را بر صراط مستقیم در صفات فعلیه اداره می‌کند.

سؤال...

جواب: تغییر شکل است یا تغییر صورت و سیرت؟ اینطور نیست که واقعاً انسان باشد اما قیافه‌شان این است. این که عذاب می‌شوند برای اینکه صورت و سیرت هر دو عوض شده است. واقعاً خنزیر شد نه به صورت خنزیر درآمد. شکل عوض می‌شود، هیئت عوض می‌شود، در کنار تغییر سیرت و واقعیت. معلوم می‌شود انسان در مسیر خنزیر حرکت می‌کند. وقتی که شده * «فمنهم من یمشی علی بطنه» ﴿٤٠﴾ روی شهوت حرکت می‌کند روی شکم حرکت می‌کند، مشی او بر شهوت است، علم او و اراده او در مسیر شکم اوست. می‌شود * «فمنهم من یمشی علی بطنه» ﴿٤١﴾ یعنی تمام خط و مشی او شکم اوست. آنگاه با علمش می‌شود متحد با این نیت می‌شود متحد. اینچنین نیست که اینها اوصاف عرضی و بیگانه باشند علم از مقولات بیرون است. اراده و نیت از مقولات بیرون است. خود نفس در این مسیر وجودی حرکت می‌کند. یا می‌شود صراط بد یا می‌شود صراط خوب.

علی ای حال به هر دو راه که برسد پایان خدا را می‌بیند. منتها یا خدای ارحم الراحمین را می‌بیند، به لقای حق می‌رسد، یا خدای قهار و منتقم را می‌بیند می‌گوید * «ربنا علیک توکلنا و الیک أنبنا و الیک المصیر» ﴿٤٢﴾ نه، راه یکیست جهت اسناد فرق می‌کند. این مجموعه دین را خدای سبحان دستور تنظیم فرمود و طی این مجموعه و عمل این مجموعه انسان را به لقای حق می‌رساند. از این

جهت این صراط الله است. اما چرا این صراط را به سالکین نسبت دادند؟ می‌گویند مؤمنین * «اصحاب الصراط السوی» ﴿۴۳﴾ هستند؟ و در این جا * «صراط الذین انعمت علیهم» ﴿۴۴﴾، چه ارتباطی بین سالک و صراط است؟ که این راه به او نسبت داده شد. برای اینکه این راه را در خارج او تولید کرد، نه آن مجموعه قوانین را. مجموعه قوانین سر جایش محفوظ است. عینیت این قوانین که نماز و روزه و سایر اعمال باشد، این شخص ایجاد کرد این مسافت را و با این مسافت متحد شد.

صیروت کفار به جهنم

حالا در این مطلب باید فکر کرد که قرآن کریم در عین حال که می‌فرماید که همه شما به سمت خدای سبحان حرکت می‌کنید، درباره کفار می‌فرماید: مصیرشان جهنم است. مصیر با (صاد) یعنی صیروت یعنی شدن. اگر ما دلیل عقلی بر خلاف ظواهر داشتیم، ظواهر را توجیه می‌کنیم. اما اگر دلیل عقلی بر خلاف ظواهر نبود، ظواهر حجت است و یؤخذ بها. اینکه در آیات فراوان دارد اینها مصیرشان جهنم است، یعنی سیرشان به طرف جهنم است؟ آنکه با (سین) است. این مصیر با (صاد) یعنی شدن. صیروت، یعنی اینها جهنم می‌شوند. وقتی جهنم شدند تحت ولایت آتشند، فرمود * «هی مولاکم و بئس المصیر» ﴿۴۵﴾ انسان چه جور می‌شود که تحت ولایت جهنم قرار بگیرد؟ چه جور می‌شود؟ یعنی یک آتشی است جدا انسان را با آن آتش می‌سوزانند؟ که گاهی ممکن است درون را بسوزاند گاهی بیرون را بسوزاند، گاهی نسوزاند؟ یا نه انسان طور است درون و بیرونش تحت ولایت نار است؟ اینها را ملاحظه بفرمایید که این صیورته‌ها به چه معناست. در سوره حدید وقتی جریان کفار و منافقین را تشریح می‌کند، می‌فرماید به اینکه آیه ۱۵ سوره حدید، * «فالیوم لا یؤخذ منکم فدیة و لا من الذین کفروا ماؤئکم النار هی مولاکم و بئس المصیر» ﴿۴۶﴾ چه جور می‌شود یک عده فرزند آتش می‌شوند که * «فامه هاویه» ﴿۴۷﴾ یا تعبیر قرآن این است که اینها فرزند آتشند،

مادرشان آتش است. چون مادر فرزند را تغذیه می‌کند و می‌پروراند، گاهی تعبیر قرآن این است مولای اینها و ولی اینها نار است. اینها تحت ولایت نارند و نار مصیر بدی است. مصیر یعنی صیروت یعنی شدن بدی. اینها بد می‌شوند. نه به طرف جهنم می‌روند. جهنم می‌شوند. در بعضی از آیات هم دارد که ﴿مَصِيرُكُمْ إِلَى النَّارِ﴾ ﴿۴۸﴾. آنجا که دارد ﴿مَصِيرُكُمْ إِلَى النَّارِ﴾ ﴿۴۹﴾، یعنی شدنشان به طرف آتش است، با این آیات فراوانی که در بسیاری از موارد بدون (الی) استعمال شده است آیا با اینها اختلاف دارد یا نه؟ تعبیر قرآن این است که اینها آتش می‌شوند. اگر آیه‌ای به وضوح این آیه در قرآن هست ﴿وَأَمَّا الْقَاسِطُونَ فَكَانُوا لِجَهَنَّمَ حَطَبًا﴾ ﴿۵۰﴾ نه سیصیروا حطبا. اینها هیزم جهنم بودند، هیزمها را آوردند دیگر. وقتی قاسطین را محشور می‌کنند، می‌گویند: هیزمها را آوردند. هیزم جهنم خود مشتعل است. ﴿وَأَمَّا الْقَاسِطُونَ فَكَانُوا لِجَهَنَّمَ حَطَبًا﴾ ﴿۵۱﴾ هیزمهای جهنم را آوردند. خود اینها هیزمند. اگر صیروت به معنای شدن هست، پس انسان راهی را که دارد، یا راه بد است که صیروت نار است، یا راه خوب است که صراط مستقیم است.

این روایات فراوانی که دربارهٔ اهل بیت عصمت و طهارت آمده است که فرموده‌اند: «نَحْنُ الصِّرَاطُ الْمُسْتَقِيمُ» ﴿۵۲﴾ یا «نَحْنُ الْمَوَازِينُ الْقَاسِطُ» ﴿۵۳﴾ یا «نَحْنُ مِيزَانُ الْأَعْمَالِ» ﴿۵۴﴾ نشانهٔ آن است که دین با عینیت خارجی با اینها متحد است. و اینها این مسیر را طی کرده‌اند. در مقابلش دیگران با آن نار متحد می‌شوند. حالا یک بحثی هم داریم باشد انشاء الله.

«وَالْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ»

پاورقی‌ها:

(۱) سورهٔ فاتحهٔ الكتاب، آیه ۶.

(۲) سورهٔ فاتحهٔ الكتاب، آیه ۷.

- (٣) سورة فاتحة الكتاب، آيه ٧.
- (٤) سورة طه، آيه ١٣٥.
- (٥) سورة انبياء، آيه ٦٩.
- (٦) سورة انبياء، آيه ٦٩.
- (٧) سورة ابراهيم، آيه ١٦١.
- (٨) سورة فاتحة الكتاب، آيه ٦.
- (٩) سورة فاتحة الكتاب، آيه ٧.
- (١٠) سورة بقره، آيه ١٨٥.
- (١١) الكافي، ج ٥، ص ٢٠.
- (١٢) الكافي، ج ٢، ص ٨٤.
- (١٣) بحار، ج ٧٩، ص ٢٢٩؛ مفتاح الفلاح، ص ٤٥.
- (١٤) بحار، ج ٧٩، ص ٢٢٩؛ مفتاح الفلاح، ص ٤٥.
- ﴿١٥﴾ الاربعون حديثاً، للشيخ البهائي، الحديث السابع والثلاثون، ص ٤٥٣ - ٤٥٤.
- (١٦) الكافي، ج ٢، ص ٨٤.
- (١٧) الكافي، ج ٢، ص ٨٤.
- (١٨) وسائل الشيعه، ج ١، ص ٤٩.
- (١٩) الكافي، ج ٢، ص ٨٤.
- (٢٠) وسائل الشيعه، ج ١، ص ٤٩.
- (٢١) الكافي، ج ٥، ص ٢٠.

(۲۲) وسائل الشیعه، ج ۱، ص ۴۸.

(۲۳) سوره بقره، آیه ۶.

(۲۴) سوره شعراء، آیه ۱۳۶.

﴿۲۵﴾ نهج البلاغه، حکمت ۴۵؛ حضرت امیر المؤمنین (علیه السلام) درباره مؤمنان که ملکات نیک

در جانشان راسخ شده است می فرماید: «لو ضربت الخیشوم المؤمن بسیفی هذا علی ان یغضبنی ما أبغضنی».

(۲۶) سوره انفال، آیه ۴.

(۲۷) سوره انفال، آیه ۴.

(۲۸) سوره آل عمران، آیه ۱۶۳.

(۲۹) سوره آل عمران، آیه ۱۶۳.

(۳۰) سوره اعراف، آیه ۱۷۹.

(۳۱) سوره انعام، آیه ۱۰۸.

(۳۲) سوره اعراف، آیه ۱۷۹.

(۳۳) سوره هود، آیه ۶.

(۳۴) سوره هود، آیه ۵۶.

(۳۵) سوره نحل، آیه ۶.

(۳۶) سوره هود، آیه ۵۶.

(۳۷) سوره هود، آیه ۵۶.

(۳۸) سوره هود، آیه ۵۶.

(٣٩) سورہٴ اعراف، آیہ ١٧٩.

(٤٠) سورہٴ نور، آیہ ٤٥.

(٤١) سورہٴ نور، آیہ ٤٥.

(٤٢) سورہٴ ممتحنہ، آیہ ٤.

(٤٣) سورہٴ طہ، آیہ ١٣٥.

(٤٤) سورہٴ فاتحۃ الكتاب، آیہ ٧.

(٤٥) سورہٴ حدید، آیہ ١٥.

(٤٦) سورہٴ حدید، آیہ ١٥.

(٤٧) سورہٴ قارعہ، آیہ ٩.

(٤٨) سورہٴ ابراہیم، آیہ ٣٠.

(٤٩) سورہٴ ابراہیم، آیہ ٣٠.

(٥٠) سورہٴ جن، آیہ ١٥.

(٥١) سورہٴ جن، آیہ ١٥.

(٥٢) نور الثقلین، ج ١، ص ٢٢؛ بحار، ج ٢٤، ص ١٢.

(٥٣) بحار، ج ٧، ص ٢٤٣؛ تفسیر صافی، ج ٢، ص ١٨٢.

(٥٤) بحار، ج ٩٧، ص ٢٨٧؛ "السلام علیٰ میزان الأعمال".

عکس

RSS ||